



مهدی بهزاد

تاریخ مصاحبه: ۱۳۸۴/۸/۱۶

مصاحبه کننده: محمدتقی صالحی

دانشکده: ریاضی

سال ورود: ۱۳۵۰



• لطفاً از بیوگرافی تان بگویید.

متولد ۱۳۱۵ هستم. دیپلم ریاضی گرفتم به دانشکده فنی دانشگاه تهران رفتم و در رشته الکترومکانیک تحصیل کردم و در حقیقت می‌شود گفت از مهندسی خوشم نیامد و ترک تحصیل کردم و دوباره کنکور دادم و در دانشسرای عالی رشته ریاضی پذیرفته شدم. فارغ‌التحصیلان باید الزاماً تعهد می‌دادند در جایی که وزارت آموزش و پرورش تعیین می‌کرد دبیر شوند. در حقیقت در وزارت فرهنگ آن زمان، فقط استثناً برای شاگرد اول‌ها بود که در همان دانشسرای عالی به عنوان دبیر استخدام می‌شدند. فروردین سال ۱۳۴۰ برای ادامه تحصیل در رشته ریاضی رفتم آمریکا و در سال ۱۳۴۴ دکترایم را گرفتم. همان زمان بود که مشغول مکاتبه با ایران شدم چون مایل بودم به ایران برگردم. یک سال در آمریکا تدریس و تحقیق کردم ولی در حین مکاتبه، دکتر مجتهدی که تازه در حال تاسیس دانشگاه صنعتی آریا مهر آن زمان بود به آمریکا آمد و با هم صحبت کردیم و سپس ابلاغی از طرف ایشان دریافت کردم که با حقوق ماهانه ۵ هزار تومان به ایران بیایم. در همین ضمن با یکی از دوستان که استاد دانشگاه پهلوی شیراز بود مکاتبه داشتم و در آنجا به من ابلاغی دادند که ما افراد را بدون فارغ‌التحصیلی با حقوق ۴۵۰۰ تومان استخدام می‌کنیم ولی چون تو یک سال سابقه خدمت داری ۲۰۰ تومان اضافه می‌دهیم و ۴۷۰۰ تومان پرداخت می‌کنیم. بعد با یکی از استادان هم در دانشگاه تهران مکاتبه کردم و خیلی جالب بود که آن‌ها به من نامه نوشتند که ما تازه فارغ‌التحصیل با درجه دکتری را ۲۵۰۰ تومان استخدام می‌کنیم و چون تو سابقه داری ۱۰۰ تومان اضافه می‌دهیم و با حقوق ۲۶۰۰ تومان در ماه بیا و دانشگاه تهران تدریس کن. این نکته را عرض می‌کنم که وضع دانشگاه‌های آن زمان مشخص شود. بقیه دانشگاه‌ها دولتی بودند و ظاهراً به جز دانشگاه ملی که اصلاً جزو ابواب جمعی دولت به حساب نمی‌آمد، وضع دانشگاه پهلوی شیراز آن از نظر استخدام و حقوق چنان بود و وضع دانشگاه آریامهر آن زمان این چنین. رفتم دانشگاه شیراز. وارد جزئیاتش نمی‌شوم که چه چیزی باعث شد بروم آنجا. دلایل متعددی داشت و در آنجا مشغول شدم. دو سال کار کردم و رفتم آمریکا و در آنجا تحقیق و تدریس کردم و نوشتن اولین کتابم را با یکی از استاد‌های آمریکایی در همان‌جا آغاز کردم. سپس به ایران برگشتم. حدود ۲ سال در دانشگاه ملی بودم و بعد از آقای دکتر فرهاد ریاحی که معاون



آموزشی آن زمان این دانشگاه بودند نامه‌ای دریافت کردم - که دانشگاه صنعتی ختابش می‌کنم گرچه چند تا دانشگاه صنعتی در ایران وجود دارد - مبنی بر اینکه با سوابقی که داری، دلمان می‌خواهد بیایی اینجا و مشغول به خدمت شوی و در ضمن مدیریت و سرپرستی دانشکده ریاضی را هم به عهده بگیری که پذیرفتم و اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۰ که خدمت زنده‌یاد دکتر امین رسیدم نایب‌التولیه دانشگاه بود و صحبت کردیم و گفت: تو را به‌عنوان دانشیار استخدام می‌کنیم که گفتم از نظر سابقه و تولید مقاله می‌توانم پست استادی را احراز کنم اما او گفت؛ دلم نمی‌خواهد شخصا کسی را استاد بکنم. دلم می‌خواهد کمیته ارتقا بررسی کند و آن ارزشش خیلی بیشتر از این است.

دکتر امین گفت کمیته و من هم استقبال کردم. عملکرد هر کسی بعد از دو سال کار مورد بررسی قرار می‌گرفت و در سال ۱۳۵۲ کمیته ارتقا کار مرا مورد بررسی قرار داد و صلاحیت استاد تمامی‌ام را تایید و به شورا معرفی کرد. به‌عنوان استادتمام برای اولین بار بین تمام رشته‌ها انتخاب شدم. دانشگاه پس از ۸ سال، هنوز استاد تمام نداشت. دکتر سید حسین نصر طی نامه‌ای به من تبریک گفتند. اینجا که آمدم علاوه بر تدریس و تحقیق و کارهای دیگر، مدیریت دانشکده ریاضی را هم برعهده‌ام گذاشتند. خاطرات زیادی از آن دوران و دانشجویان دارم. در ابتدای امر ظاهراً قولی داده شده بود که همه دانشجویان این دانشگاه درجه مهندسی بگیرند چون اسم دانشکده هم دانشکده صنعتی بود. حتی در رشته‌های ریاضی، فیزیک و شیمی که سه رشته علمی بودند دانشجو گرفته بودند. دانشجویان اعتراض داشتند و می‌خواستند در دانشنامه‌شان کلمه مهندسی قید شود. باید فکری برای دانشجویان می‌کردیم. من به این نتیجه رسیدم برای اینکه بتوانیم دانشجوی خوب جلب کنیم، خوب است از رشته کامپیوتر که سال‌های اولش بود و سر زبان‌ها افتاده بود و به زعم بنده برای آینده رشته بسیار آب و نان داری بود بهره بگیریم و اسم دانشکده را عوض کنیم و به جای ریاضی نام آن را دانشکده ریاضی و علوم کامپیوتر بگذاریم. به طور طبیعی می‌توانیم دانشجویان بهتری جذب کنیم. عده‌ای وارد می‌شوند بعد هم آن‌هایی که علاقه‌مند به ریاضی هستند ریاضی می‌خوانند و آن‌هایی که علاقه‌مند به کامپیوتر هستند کامپیوتر را داشته باشند و بعضی هم نهاد ریاضی را داشته باشند. البته این کار به سادگی انجام نشد. مقاومت‌های زیادی وجود داشت اما سرانجام شورای دانشگاه این پیشنهاد را تایید کرد. در روزنامه‌اگهی شد که نام دانشکده ریاضی به دانشکده ریاضی و علوم کامپیوتر تغییر کرد که خوشبختانه در جذب دانشجوی خوب، فوق‌العاده موثر واقع شد. چون اگر نام



دانشکده فقط ریاضی بود خیلی‌ها با تصور اینکه پس از اتمام تحصیلشان نمی‌توانند کار چندانی پیدا کنند علاقه‌ای برای ورود به این دانشکده نداشتند. پس از تغییر نام حتی رشته ریاضیمان نیز جان گرفت و دانشجویان خوب جذب شدند. سپس مسابقه ریاضی ایران را انجمن ریاضی ایران به‌وجود آورد. در واقع فروردین سال ۱۳۵۱ پیشنهاد برگزاری امتحان در سطح دانشجویی را ارائه کردم که مجمع عمومی انجمن هم پذیرفت و سال بعد مسابقه برگزار شد. از آن سال به این طرف در تمام دوران مگر سه سال انقلاب و تعطیلی دانشگاه‌ها- دانشجویی نبود که در مسابقه‌ها شرکت کند- دانشکده ریاضیمان بین تمام دانشگاه‌ها امتیازش برتر می‌شود و در حقیقت نفر اول، تیم اول مسابقات ریاضی انجمن ریاضی ایران می‌شود. سپس فعالیت‌های دیگری انجام شد. در همان زمان یکی از دانشجویان پیشنهاد داد که می‌خواهیم یک مجله دانشجویی منتشر کنیم. خیلی استقبال کردم و بلافاصله به او گفتم طرحتان را بنویس و نامه را به معاونت آموزشی دانشگاه که دکتر ریاحی بود فرستادم. ایشان هم خیلی استقبال کرد. برای اینکه کار مجله حالت دموکراتیک داشته باشد همه دانشجویان را در یک سالن جمع کردم که هیئت تحریریه را باید خودتان انتخاب کنید و یک‌عده داوطلب شوند. مجله‌ای را به‌وجود آوردیم تحت عنوان «مجله الگوریتم». خوب به‌یاد می‌آورم همان زمان که می‌خواستیم یکی ۲ شماره اولش را منتشر کنیم باید از شهربانی کل کشور، مجوز می‌گرفتیم و مراحل رسمی طی می‌شد. یکی از افرادی که مسئول این کار شده بود به من گفت که خوب است یکی ۲ شماره در بیاید و دیگر تعطیل شود. خوشبختانه این مجله تا اواخر انقلاب و پس از آن هم تا زمانی که دانشگاه باز بود، منتشر شد. سپس چند سالی تعطیل شد و بعد نامش تغییر کرد و مجله‌ای شد که بسیاری از افرادی که الان در راس اداره امور کشور هستند در آن مقاله دارند. بعضی از استادانی که الان در خارج مشغول هستند به عنوان دانشجوی آن‌زمان مقاله دارند و دانشجویانی داشتیم که تازه از رشته‌های مهندسی آمده و به تحصیل در رشته ریاضی مشغول شده بودند. دانشجویان معمولاً از رشته‌های علوم تغییر رشته داده و در حوزه‌های مربوط به رشته‌های مهندسی به ادامه تحصیل می‌پرداختند اما تعدادی دانشجوی هم داشتیم که به رشته‌های علوم علاقه‌مند بودند. برای مثال می‌توانم نام محمدعلی نجفی را بیاورم که وزیر آموزش پرورش و رییس سازمان برنامه و بودجه بود. او از متالورژی به ریاضی آمد و در مسابقه ریاضی کشور شرکت کرد و نمره‌اش از مجموع نمرات شاگرد دوم و سوم بیشتر شد. ما چنین آدم‌هایی را جذب کردیم و بسیاری‌شان هم برای ادامه تحصیل به خارج از کشور



رفتند. تعداد زیادی از این افراد آنجا ماندند و عده‌ای هم برگشتند. همین‌هایی که رفتند نه‌تنها در رشته‌های علوم بلکه در مهندسی هم سرآمد بودند. آن‌ها بهترین‌ها را جذب می‌کردند. باید یک علتش را بگویم - یکی از سوالات هم این است که چرا این دانشگاه دانشگاه شد؟ چرا شریف شریف شد؟ عوامل بسیار زیادی در کار بوده که شریف، شریف بشود. در هر حال مجله الگوریتم راه افتاد و خوشبختانه تداوم هم داشت و بسیار موثر واقع شد. این اتفاق فعالیت فرهنگی بود که معمولا کمتر رخ می‌دهد و باید یاد بگیریم. سپس تا مدت سه سال به کارم ادامه دادم اما تقاضای مرخصی مطالعاتی کردم. موافقت شد و یک بورسیه هم از فرهنگسرای علوم آمریکا به نام فول‌گرایت گرفتم. به آنجا رفتم و در طول ۹-۱۰ ماهی که آنجا بودم کارم تحقیق و مطالعه بود و دوران بسیار خوب و پر باری گذشت. بعد از ۵-۶ ماه کار، وزیر علوم که دکتر عبدالحسین سمیعی بود - ایشان سه چهار سال پیش فوت کرد - نامه نوشت به دانشگاه که ما داریم دانشگاهی درست می‌کنیم به نام دانشگاه رضاشاه کبیر و دلمان می‌خواهد که به فلانی ماموریت داده شود تا بیاید و در دانشگاه، قائم مقام من شود و آنجا را اداره کند. دانشگاه موافقت کرد. رفتم و دانشگاهی را با کمک دانشگاه هاروارد که قرار بود صرفا در سطح دکتری و فوق لیسانس فعالیت کند بنا گذاشتیم. البته در برنامه قرار بود بعد از اینکه دانشگاه جا افتاد و جذب دانشجو کرد و نام و نشانی یافت دوره‌های تحت لیسانس هم در بعضی رشته‌ها دانشجو بگیرد. با کمک دانشگاه هاروارد، رشته‌های شیمی، فیزیک، ریاضی و مردم‌شناسی ایجاد شد. زمینی به مساحت ۸۰۰هکتار در جنگل‌های شیرکلاه به دانشگاه داده شد. با کمک دانشگاه هاروارد ما مسیرهایش را مشخص کردیم. سرزمین، گیاهان و حیات وحشش را بررسی کردیم چون آن‌ها به محیط‌زیست خیلی اهمیت می‌دهند. تمام این‌ها بررسی شد. برنامه‌ها برای آینده چون رشته‌ها، ساختمان‌ها و خوابگاه‌ها مشخص شد. ۸۰۰هکتار برای خودش شهری بود. بعد دانش‌پژوه هم گرفتیم ولی پس از انقلاب برنامه‌ها تعطیل شد. وزیر علوم زمان نخست‌وزیری آقای بازرگان مرتب به من ابلاغ می‌داد که فلانی سرپرست دانشگاه شمال ایران. دانشگاه را با عنوان دانشگاه شمال ایران خطاب می‌کردند و طبیعی بود که نامش پس از انقلاب عوض شود. از سوی دیگر در راستای راه‌اندازی دانشگاه، رسالت و اهداف خیلی بالایی، داشتیم. بعد که خدمتش رسیدم و پرسیدم در این شرایط ما چه کاری باید انجام دهیم. این ایشان ابراز کردند فعلا لازم نیست در آن سطح گسترده‌ای که برنامه‌ریزی کرده‌اید کار کنید و شاید لازم باشد تغییراتی داده شود. بالاخره این دانشگاه به عنوان جزء



بزرگی از دانشگاه مازندران مطرح شد. دانشگاه مازندران متشکل از فنی بابل و علوم اجتماعی بابل و همین دانشگاهی که هنوز ساختمان‌های موقت جنگل را نساخته بودیم و در حال برنامه‌ریزی بود. در شهر بابل ساختمان‌های موقت ایجاد کردیم. کنار دریا خوابگاه برای دانشجویان، ساختمان‌های اداری و غیره. اوایل انقلاب خودم را بازنشسته کردم. تا امروز اما هنوز هم مشغول تدریس و تحقیق هستم. آخرین مقاله‌ام را دو ماه پیش برای چاپ فرستادم.

- فرمودید که دوره دکتر امین وارد دانشگاه شدید و تقریباً دانشگاه شکل گرفته بود. اطلاعاتی اجمالی از وضعیت دانشگاه در آن دوره و برنامه‌هایی که دنبال می‌کرد مثلاً دانشکده ریاضی بفرمایید.

گفتم حکمی دارم از دکتر مجتهدی و ایشان را فوق‌العاده موثر می‌دانم در اینکه دانشگاه صنعتی، دانشگاه صنعتی کنونی و صاحب نام و نشان شد. این دانشگاه در رشته‌هایی که دارد مورد توجه هست. درست است که رشته‌هایی چون پزشکی و حقوق و بسیاری از رشته‌های دیگر را ندارد ولی در رشته‌های که دارد دانشجویان بسیار مشتاق هستند. در سطح فوق لیسانس و دکترا دانشجویان بهترین دانشگاه‌ها مایل هستند برای ادامه تحصیل در سطح فوق لیسانس و دکترا به این دانشگاه بیایند. دلیل این سطح از اعتبار و نام و نشان را در چند نکته می‌دانم. اول وجود دکتر مجتهدی که رییس مدرسه البرز هم بود و دانش‌آموزان بسیار خوبی، جذب آنجا می‌شدند. اولین دوره‌ای هم که دانشجو گرفته شد عده زیادی از فارغ‌التحصیلان مدرسه البرز بودند و وجود این‌ها به نظرم فوق‌العاده موثر واقع شد در اینکه این دانشگاه، دانشگاه شود. نکته بعدی که آن را خیلی مهم می‌دانم وجود شخص شادروان دکتر امین بود. ایشان مرد بسیار فرهیخته و از بچه‌های ملک‌التجار اصفهان بود. امین‌التجار اصفهانی که خواهرش بانو امین بود و مقبره‌اش هم الان در تخت فولاد اصفهان است و تنها زن مجتهده‌ای بود که بیشتر مجتهدهای بزرگ مملکت تاییدش می‌کردند. یک خانواده بسیار اصیل، سالم و خوش‌فکر و ایشان نائب‌التولیه دانشگاه شد. بسیاری از مقرراتی که هنوز هم اجرا می‌شود مبنایش در زمان دکتر امین گذاشته شد. همین کمیته‌استخدامی که عرض کردم برای بررسی دو سال یک بار، قدرتی که به شورا داده بود فوق‌العاده مهم بود و در حقیقت شورا هم شورایی بسیار قوی بود که دانشگاه را



می‌چرخاند. شورا متشکل از رییس دانشگاه و روسای دانشکده‌ها بود. دو نماینده از هر دانشکده، سرپرستان گروه‌های خاص و معاونین دانشگاه هم در شورا حضور داشتند. درباره قدرت این شورا باید بگویم پس از اینکه دکتر امین رفت و سید حسین نصر به عنوان جانشین انتخاب شد، در آن جلسه که وزیر علوم، دکتر را به اینجا آورد و معرفی کرد یکی از اعضای شورا بعد از این معارفه، بسیار شیوا درباره قدرت شورا گفت و همان جا به قول معروف میخ را کوبید که رییس دانشگاه باید مجری منویات شورا باشد و این به نظرم خیلی موثر بوده است. از آن زمان به این طرف با اینکه سال‌هاست با دانشگاه مستقیم در تماس نیستم ولی احساسم این است که شورا بسیار قوی است که نکته بسیار مثبتی است. زمانی که کم‌کم انقلاب اسلامی فرا می‌رسید فرد دیگری که نقش بسیار موثری در دانشگاه ایفا کرد دکتر سید حسین نصر بود که اصلاً یک بعد دیگر به دانشگاه داد. دانشگاه دانشکده فنی بود در حقیقت درست است که اسمش دانشگاه بود، درست است که هر گروه اسمش دانشکده بود آن هم به خاطر مصالح این چنین شد ولی بعد علوم انسانی را سید حسین نصر وارد دانشگاه کرد. با نفوذی که داشت زمینی که الان به عنوان خانه استادان در شهرک دانشگاه صنعتی هست را گرفت و خوشبختانه همان برای این دانشگاه جاذبه ایجاد کرد. بنابراین این ۳ عامل را کنار هم در نظر بگیریم می‌بینیم که رشته‌ها متنوع شدند. دانشکده ریاضی، دانشجوی ریاضی می‌گرفت. بعد برای دانشجویان بنا به قولی که داده شده بود و دلشان می‌خواست در مدرکشان نوشته بشود از این دانشگاه درجه مهندسی دارند و در این باره یک جزوه مکتوب در اختیار داشتند. طبیعی هم بود. دانشجو می‌خواهد بعد از فارغ التحصیلی اشتغال پیدا کند و جذب کار شود. از این رو این عنوان برایش خیلی جاذبه داشت. بعد هم، هر کسی مسئول دانشگاه می‌شد خودش برای خودش برنامه‌هایی داشت و هنگامی که شورا برنامه‌ها را معقول و منطقی و ممکن می‌دانست، می‌پذیرفت. برای نوشتن تاریخچه دانشگاه باید چند سطری هم با دانشکده ریاضی مثل بقیه دانشکده‌ها صحبت شود. خاطرات و اطلاعاتشان در مورد وضع و اوضاع موجود بیان شود. در باره آن سری مجلات الگوریتم که به طور مرتب قبل و بعد از انقلاب و تا زمانی که هنوز دانشکده‌ها روی پا بودند چاپ می‌شد، حتماً باید ذکر خیری شود. همچنین درباره بعضی از مصاحبه‌هایی که در آنجا انجام شد و بعضی از کسانی که عضو هیئت تحریریه این مجله بودند و بعداً در کشور صاحب مقاماتی شدند یا چند نفری که عضو هیئت تحریریه



آن مجله دانشجویی بودند و اکنون در خارج از کشور استادهای به نامی هستند حرف‌هایی گفته شود.

به غیر از دانشکده ملی که بالاخره با همه دانشگاه‌های در سطح کشور فرق داشت، بقیه دانشگاه‌هایی که زیر چتر وزارت علوم آن زمان بود حقوق یکسانی داشتند و خیلی هم قابل توجه نبود ولی برای اولین بار دانشگاه پهلوی شیراز را مطرح کردند با حقوق تقریباً دو برابر دانشگاه‌های دیگر. این دانشگاه روی دست دانشگاه شیراز هم بلند شد. به هر حال دانشگاه شیراز یک دانشگاه شهرستانی بود و معمولاً فوق العاده خارج از مرکز و مزایای دیگری را شامل می‌شد اما شریف با اینکه در تهران بود حقوقش از آنجا هم بیشتر بود و در نتیجه می‌شود گفت که از نظر حقوق روی دست همه بلند شد. در این دانشگاه هم، قائم مقام بودم و قرار بود فعالیت‌های خیلی جدی‌تری داشته باشیم. واقعا مطالعه کردیم. حتی می‌خواستیم آیین نامه استخدامی را برای این دانشگاه تدوین کنیم. هیئت مدیره‌ای داشتیم که از استادهای دانشگاه هاروارد هم عضو بودند. البته هیئت مدیره‌ای که هیئت امنای جدا داشت. هیئت مدیره‌ای که برای آنجا درست کرده بودیم متشکل از ۵ نفر ایرانی و ۳ نفر آمریکایی از دانشگاه هاروارد که یکی استادکل تک بود. دیگری رییس دانشگاه پرستون بود و یکی استاد دانشگاه هاروارد. هدف ما این بود که بدانیم روند استخدامی آن‌ها به چه شکلی است. چگونه حقوق می‌دهند و چه مزایایی دارند. با اینکه این اطلاعات سری بود و معمولاً مقررات استخدامی دانشگاه‌ها را در اختیار هر کسی نمی‌گذارند، حتی بین خودشان توزیع نمی‌کنند، ما اما به خاطر اعضای هیئت مدیره‌مان توانستیم آیین نامه استخدامی آن ۳ دانشگاه را به دست بیاوریم و استفاده کنیم. نکات بسیار جالبی را هنگام مطالعه مقررات استخدامی آن‌ها می‌دیدم که وارد جزئیاتش نمی‌شوم. گرچه واقعا آموزنده است. نکته‌ای که بسیار مهم می‌دانم را باید داخل پرانتز بگویم و این است که در آیین نامه استخدامی آن‌ها معمولاً اگر می‌خواستند شرایط یک موضوعی را تعیین کنند یک کلمه معمولاً - یوزوالی - در آنجا مطرح بود. اگر کسی بخواهد از استادیاری به دانشیاری برسد باید ۴ سال پشت سر بگذارد و مقالاتش فلان باشد و دوباره - یوزوالی - فلان. در حالی که مقررات استخدامی و کلاً مقرراتمان در ایران سفت و سخت است. همیشه نگرانیم از مقررات سوء استفاده شود غافل از اینکه اگه کسی بخواهد از مقررات سوء استفاده کند، می‌کند و با اینکه ما مقررات سرسختی داریم و این همه سازمان هم برای بررسی و حسابرسی داریم باز هم می‌بینیم که چقدر گرفتاری وجود دارد. در آنجا معمولاً به هیئت



مدیره‌شان اعتماد داشتند و بنا را بر آن گذاشته بودند که اگر مدیران، خواستند موضوعی خارج از آیین‌نامه اجرا کنند، دستشان باز باشد. برای مثال اگر نظرشان این بود که چرا باید یک نابه سالش را بیهوده و فقط به خاطر مقررات پشت سر بگذارد امکان کوتاه کردن این زمان را داشته باشند. ما در آیین‌نامه استخدامی آنجا سعی می‌کردیم این موارد را رعایت کنیم و نگران نبودیم یک مدیری بیاید بخواهد سوء استفاده کند. خوب اگر سیستم درست باشد سوء استفاده نمی‌کند. چرا سوء استفاده کند؟

- اگر خاطره‌ای از دکتر مجتهدی دارید بفرمایید. شما جمله‌ای راجع به دکتر پرتوی گفتید از این نوع خاطرات، از روسایی که در دانشگاه بودند و شما در دانشگاه حضور داشتید برایمان بگویید.

جمعا حدود ۳ سال و نیم کار کردم و بعد از انقلاب یادم می‌آید که بازنشسته شده بودم و رئیس دانشکده دکتر شهشهانی بود. آن موقع از من خواست که بیایم کمک کنم و آمدم. بعد از انقلاب یک عده از دانشجویان معمولا باهوش در رشته ریاضی این دانشگاه بودند. من یکی دوتا از درس‌های پایه را هم داشتم و تعدادی هم از نهادهای مختلف آن موقع جذب شده بودند. می‌شود گفت دانشجویانی که از آن نهادها آمده بودند ظلم خیلی جدی در حق آنها و خانواده‌هایشان شد به این معنی که پایه قوی آن چنانی نداشتند. البته باید به این‌ها کمک می‌شد. باید هدایت می‌شدند. باید کلاس‌های تقویتی می‌گذراندند. بعضیشان هم می‌رفتند دنبال یک حرفه. درست است این‌ها و خانواده‌هایشان باعث حفظ مملکت بودند. در جنگ شرکت کردند و خیلی چیزهای دیگر و به طور طبیعی باید امتیازهایی به آنها داده می‌شد اما اینکه بیایند کنار عده‌ای دانشجوی خیلی باهوش که پایه خیلی قوی دارند قرار گیرند، چیزی جز سر خوردگی، برایشان نداشت. یادم می‌آید کلاسی داشتم که مربوط به درس پایه بود. ۷۰ الی ۸۰ نفر دانشجوی یک نفر نگاه می‌کرد. عده‌ای با نگاه‌هایشان التماس می‌کردند که یک مثال دیگر هم بزن. به یک گوشه دیگری نگاه می‌کردم می‌دیدم با زبان بی‌زبانی می‌گویند تو را به خدا حوصله‌مان سر رفت این‌ها را می‌دانیم بگذر و برو. راستش را بخواهید فکر می‌کنم همان هم باعث شد دو تا نیم سال بیشتر نماندم و از اینجا رفتم. دلیلش هم این است که من کسی نیستم، پشتم را به دانشجو کنم، دلم می‌خواهد با دانشجو حرف بزنم و اگر لازم دارد کمکش کنم و اگر لازم نیست سریع‌تر بروم موضوع را



مطابق میلش تا حدی که می‌بینم کشتش دارد انتخاب کنم. این خاطره‌ای است که مهم بود ولی الحمدلله آن زمان‌ها دیگر جا افتاد، و افراد آرام آرام خودشان متوجه شدند و دیگر داوطلب نمی‌شدند که بیایند توی دانشگاه صنعتی با بچه‌های دیگر رقابت کنند. می‌خواهم بگویم سر و کارم با این دانشگاه حدود ۴ الی ۵ سال طول کشید. هر چند در تمام این دوران گه‌گاه می‌آمدم با دکتر محمودیان دیدار می‌کردم. به ویژه اینکه هم رشته هستیم. ایشان در دانشگاه پهلوی شیراز از دانشجویان آن دوره بودند و برای کارهای تحقیقاتی، کارهای انجمن و بسیاری موارد دیگر و استاد‌های دیگر که در گذشته همکار و دوست بودیم و بعضی هم اینجا دانشجو بودند را می‌دیدم؛ دکتر حصارکی و تابش دانشجو بودند. دکتر نجفی دانشجوی اینجا بود و چندین نفر دیگر که اسامیشان یادم نیست. بنابر این رفت و آمد داشتیم، مثل دکتر مهری که ایشان چندین و چند سال و چندین و چند دهه اینجا بودند. بعد از انقلاب فرهنگی که دوباره دانشگاه راه افتاد می‌آمدم. توی محوطه، ساختمان ابوریحان وجود نداشت. دانشکده ریاضی که من سرپرستش بودم در ۶ جای مختلف دانشگاه یک اتفاقی گرفته بود. در ساختمان مجتهدی یک اتاق و در ساختمان برق یک اتاق داشتیم. یک ساختمان کوچک قدیمی، پشت آب و انرژی به اصطلاح، رئیس دانشکده ریاضی بود. ساختمان ابوریحان وجود نداشت. زمان استاد نصر ساختن این ساختمان شروع شد. شاید هم قبلش شروع شده بود. خاطره‌ای دارم از روزی که افراد در جاهای مختلف کارهایشان مشکل بود و تصور داشتیم که می‌خواست ۲ دانشکده مهندسی صنایع و ریاضی ساخته شود که بعداً هم یک طبقه اضافه کردند. روزی آمدم دیدم استاد بنا ایستاده و کار نمی‌کند. گفتم استاد جریان چیست؟ گفت؛ کارگرم رفته نان بخرد بیاید، نیست که آجر بدهد. گفتم آجر می‌خواهی؟ گفت بله. کتم را در آوردم و برایش تعدادی آجر انداختم تا اینکه کارگرم بیاید. الحمدلله ساختمان ساخته شد. دست باز شد. کتابخانه‌ای که ساخته شد (ساختمان شهید رضایی فعلی) در زمان ریاست دکتر ضرغامی بود و کمیته کتابخانه تشکیل شد. دکتر اردلان، من و چند نفر دیگر مرتب به آنجا می‌رفتیم و کار را پیگیری می‌کردیم. چهل سال افراد مختلف آمدند و رفتند. بعضی‌ها فوق‌العاده دلسوز بودند. به هیچ وجه نباید فکر کنیم کسانی که قبل از انقلاب بودند دلسوزی نداشتند. واقعاً این طوری نیست آدم خوب در همه دوره‌ها هست. در کل، ایرانی آدم خیردوست و خیرخواه است. یکی از خاطراتی که دارم در دوره کوتاه در زمان دکتر امین بود که گارد وارد دانشگاه شد. برای اولین بار در داخل دانشگاه چنین اتفاقی رخ داد



که کار بسیار خطایی بود. اصلا صلاح نبود که چنین عملی روی دهد و تصمیم‌های اشتباه همیشه گرفته می‌شود و دست رئیس دانشگاه هم نبود. دست استادها نبود. دست شورا نبود. از بالا تصمیم می‌گرفتند و می‌آمدند و دیگر نمی‌شد کاری کرد. بعضی وقت‌ها که دانشجویان شلوغ می‌کردند و اعتصاب راه می‌انداختند و شعار می‌دادند، مطمئن بودم که به خواست دکتر امین از طریق رئیس وقت بوده که این‌ها را تاب تاب کنید و تهدیدشان کنید، ولی اذیتشان نکنید. یادم می‌آید بعضی از این به اصطلاح گاردی‌ها که می‌خواستند بدون و تعقیب کنند، پاهایشان را تاپ تاپ به زمین می‌کوبیدند که به اصطلاح، دانشجویها بشنوند گاهی هم محاصره می‌شد که مقابله کنند. دورانی بود. شورای دانشگاه تا ۱ و ۲ بعد از نیمه شب جلسه می‌گذاشتیم. اعتصاب می‌شد و کلاس‌ها را تعطیل می‌کردند. استادها واقعا می‌ایستادند. در بقیه دانشگاه‌ها، شاید شوراها، یک هفته‌ای هم تعطیل می‌شد و بالاخره درس‌ها را سمبل می‌کردند ولی اینجا با نظارت شورای دانشگاه، درس‌ها تمدید می‌شد. تابستان کلاس برقرار می‌شد و مباحث درس داده می‌شد. موضوعی که متاسفانه امروزه وجود دارد این است که استاد بیرون از دانشگاه شرکت دارد. می‌آید سر کلاس درسش را می‌دهد و می‌رود و وقتی را هم برای رفع اشکال نمی‌گذارد. ولی می‌دانم دانشگاه‌ها بر سر این موضوع دعوا دارند. شورای بعضی از دانشکده‌ها در همین دانشگاه گرفتاری دارند که شورای دانشکده‌شان را چه روزی بگذارند، چون بعضی افراد در روزهای فرد می‌آیند و نمی‌خواهند زوج بیایند. بعضی روزهای زوج می‌آیند و روزهای فرد نمی‌آیند. در نتیجه شنیدم ولی صد در صد مطمئن نیستم یک هفته شورای دانشگاه روزهای فرد است و یک هفته روزهای زوج و این چیزی بود که دکتر امین خیلی مقاومت می‌کرد و حتی قبلش، موقعی که قرارداد بسته می‌شد آیین‌نامه‌ای ضمیمه‌اش بود که فرد استخدامی به محض ورود از لحاظ سلامتی باید چک می‌شد. الان هم یک مرکز سلامت داریم که افراد باید از نظر سلامتی چک شوند که قدرت تدریس تمام‌وقت را داشته باشند. یادم می‌آید یک ماده مهم در زمانی که من خودم در زمان مرحوم دکتر امین امضاء کردم این بود که تمام‌وقتی، تمام‌وقت است و خودم تمام‌وقتی را به نحو قوی اجرا کردم. به این معنا که رئیس دانشکده بودم، یکی از استادهایمان که استاد هم نبود مربی بود، متخصص کامپیوتر بود و بازار کامپیوتر هم بیرون خوب بود و او بیرون، دکان و دستگاه داشت و مرتب نمی‌آمد. من مسئله تمام‌وقتی را اعمال می‌کردم. یک نفر که مهارت استخدامی داشت و رئیس اداره کارگزینی بود گفت یک ماده داریم که اگر کسی بدون موجه نیاید اخراج است. یادم است



که یک ماه نمی‌آمد. هر روز نامه می‌نوشتیم تاریخ می‌زدیم آقای فلانی با من تماس بگیر و می‌انداختم زیر در اتاقش. فردایش که یک ماهش تمام شد و نیامد رفتم و نامه نوشتم یک ماه است که هر روز - روزهای کاری- نامه می‌دهم به آقا و تشریف نیاورده‌اند. واقعا آن ماده را اعمال می‌کردم. یادم می‌آید خانم فرخ رو پارسا وزیر آموزش پرورش بود. آن‌ها برنامه‌های درسی در زمینه ریاضی را تغییر می‌دادند. اصلاً سیستم آموزشی تغییر کرده بود و ایشان مستقیم با خود من تماس گرفت که دلمان می‌خواهد تو بیایی اینجا و برای برنامه‌های درسی ریاضی دبیرستان کمک کنی. گفتم در دانشگاه تمام‌وقت و مجاز نیستم. شما به دانشگاه من نامه بنویسید و درخواست همکاریتان را مطرح کنید. نامه‌ای را خانم فرخ روپارسا به دانشگاه نوشت، فتوکپی‌اش را دارم. آقای دکتر امین با من صحبت کرد و گفت؛ به نظرم خدمتی است که باید به آن‌ها کمک شود. اگر آنجا درست کار نکند دانش آموزانی که فارغ‌التحصیل می‌شوند و به دانشگاه می‌آیند صلاحیت لازم را ندارند و خوب است که حمایت شوند و ایشان به من مجوز داد که می‌توانی بروی. این‌ها شرایطی بود که به نظرم خیلی اهمیت داشت ولی متأسفانه بعداً به دلایلی مثل جنگ، تورم شد و دولت نمی‌توانست با تورم درآمدها را بالا ببرد. اگر حقوق دانشگاهیان را بالا می‌برد از آن طرف قضات می‌گفتند مگر ما کمتر از دانشگاهی‌ها هستیم و خلاصه از عهده‌شان بر نمی‌آمد. به مرور جدیدت ماجرا کم شد و استاد می‌توانست برود اینجا و آنجا تدریس کند. به هر حال دانشگاه را از غرب گرفتیم. حتی از دانشگاه اروپا رفتیم و سیستم واحدی را از آمریکا تقلید کردیم. البته رنگ و بوی وطنی بهش دادیم اما وقتی تقلید می‌کنید، نمی‌توانید یک بخشی را بگیرید و بخشی را برای سیستم استفاده کنید. نمی‌شود استادی تمام‌وقت باشد، بیشتر از ۸ سال تدریس کند و روی تحقیقات تاکید نشود. شرایط چنان شد که متأسفانه هر قدمی که برمی‌داشتیم استاد انتظار داشت پولی بگیرد. افتخار ما بود جایی، دعوت‌مان کنند یک پروژه کارشناسی ارشد را در اختیارمان بگذارند، بخوانیم مطلب یاد بگیریم و برویم در جلسه دفاعیه شرکت کنیم. کوچک‌ترین انتظاری هم نداشتیم ولی الان طوری شده که فی‌المجلس وقتی که دفاع تمام شد پاکت را می‌گذارند توی جیب و اگر نگذارند می‌بینیم، بعضی از جوان‌ها وسط دفاع به عنوان مشاور می‌آید و بعد خدا می‌داند همان جا خوب دارد ورق می‌زند تا یک پرسش از توی رساله پیدا کند. از دانشجو سوال کند. این وضعیت باید عوض شود. استاد اگر تمام‌وقت شود باید فکر بکند که حقوق را می‌گیرد. وقتش را در حقیقت برای دانشگاه و دولت به مردم به بیت‌المال بداند و حرام بداند اگر پولی را بخواهد



از جای دیگر در بیاورد. مقررات باید چنان شفاف باشد انسان تکلیفش را بداند که با خیال راحت یک کاری را بکند یا یک کاری را نکند و وجدانش راحت باشد.

• از روسای دانشگاه اگر خاطره‌ای دارید بیان بفرمایید؟

در حقیقت با دکتر مجتهدی مستقیم کار نکردم. می‌دانم که ایشان رئیس دانشگاه مدرسه البرز بود و عضو انجمن ریاضی ایران. در انجمن میزگردهایی داشتیم. حتی یک عکس بسیار جالبی داریم که من به عنوان رئیس انجمن که آن موقع اسمش را به اصطلاح دوره گذاشته بودم، دکتر مجتهدی و چند نفر دیگر بودند و خیلی خوب یادم است ایشان کنار من نشسته بود و از فعالیت‌ها گزارش می‌دادم. کاغذی هم که جلوی من بود نشان دانشگاه آریامهر آن زمان را داشت. او هم نخستین رئیس دانشگاه آریا مهر بود. یک دفعه دیدم آن کاغذ را از جلوی من برداشت. سن و سال من در مقایسه با او خیلی کم بود. مربوط به ۳۰ الی چند سال پیش است که من رئیس انجمن بودم. کاغذ را برداشتند و این عکس را بین حضار نشان دادند که رئیس انجمن دارد از کاغذ دانشگاه آریا مهر استفاده می‌کند. این وسواس را خودم هم داشتم. حتی یادم می‌آید بچه که بودم پدرم کارمند دادگستری بود و تابستان هم می‌رفتم آنجا. به من اجازه نمی‌داد از کاغذ دادگستری استفاده کنم. می‌گفت قلم و کاغذ و مداد از خانه می‌آوری. آن مال بیت‌المال است. در آن خانواده بزرگ شده بودم و حواسم جمع بود. بعد که این را نشان داد، عرض کردم که من از دو نفر از روسای دانشگاه مجوز دارم که به نفع انجمن حتی از منشی‌های دانشکده، استفاده مشروع کنم. کلمه مشروع را که گفتم یعنی یک بار دیگر به دکتر مجتهدی فهماندم که این سوء استفاده از بیت‌المال نیست. در راه پیشبرد علم و ریاضیات کشور است و من هم واقعا اجازه گرفته بودم. کتبی نبود ولی انجمنی بود که جا نداشت و تا سال‌ها بعد دوستان می‌گفتند که انجمن توی کیفیت هست. افراد و رئیس انجمن، وقتی از یک دانشگاه به دانشگاه دیگر می‌رود به این کیف منتقل می‌شوند. از افتخاراتم اینکه جامعه ریاضی و حتی انجمن ریاضی ایران دو سال پیش، جایزه بهزاد را تاسیس کرد و قرار است این جایزه به کسانی داده شود که در مدیریت خدمتی را به ریاضیات کشور کرده‌اند. خاطره‌ای هم دارم از دکتر صفاییه که حتما می‌شناسید. او هم آدم خوش‌ذوقی است. سال هاست دوستیم. روزی که دور میز نشسته بودیم و جلسه بود یک کاریکاتوری کشید و به من نشان داد که فکر می‌کنم چند



نفر دیگر هم دیده باشند. یک میز بیلیارد کشید، بعد بیلیارد باز هم توپ‌های مختلف دارد و توپ را می‌زنند و توی سوراخ می‌کنند. روی هر کدام از این توپ‌ها اسم افرادی را که در آن جلسه حضور داشتند و معمولاً مخالفت‌هایی هم می‌کردند نوشته بود. رئیس خودش یک نظری داشت، یک فکری داشت، بعد مساله را مطرح می‌کرد و رای‌گیری می‌شد. افراد هم گاهی مخالفت می‌کردند و گاهی موافقت. از قیافه دکتر امین می‌فهمیدی مثلاً از این بحث خوشش نیامد یا مورد تأییدش بود بعد هر کدام از این توپ‌ها را - چوب را هم گذاشته روی دستش - شوت می‌کرد به سمت سوراخ و نظر خودش را اعمال می‌کرد. این مدیریت بسیار روان و قشنگ بود. یادم می‌آید در یکی از جلسات که من هنوز استخدام نشده بودم و قرار بود بیایم، رفتم ناهارخوری که همین نزدیکی‌ها بود. دیدم دکتر با ظرف توی صف ایستاده و غذایش را گرفت و آمد وسط این جمعیت نشست. یکی آمد سوالی کرد و او پاسخ داد. واقعا مدیریت طوری نیست که طرف برود در برج عاج بنشیند.

- درباره ویژگی‌های دانشگاه یا عبارتی که ما اینجا آوردیم راز ماندگاری دانشگاه عواملی را فرمودید. مثلاً نحوه گزینش استاد، تمام‌وقت بودن استادان و کارهای ابتکاری که انجام می‌دادید. اگر راجع به این، مطالب بیشتری دارید بفرمایید؟

اشاره‌ای کردم که جذب اولین دوره دانشگاه از فارغ‌التحصیلان دبیرستان البرز خیلی موثر واقع شد. تعدادی آگاهانه یا به طور طبیعی دانشجویان زده ایران جذب شدند. اصلاً مسابقه علمی در مملکت وجود نداشت. مسابقه ورزشی وجود داشت. مسابقه علمی اولین بار تا آنجایی که یادم است مسابقه علمی دانشجویی به اصطلاح ریاضی دانشجویی بود که توسط انجمن ریاضی برگزار شد و این بود که بچه‌های دانشکده‌های مختلف طبق ضوابطی با هم مسابقه دادند. همین که یک سال ۲ سال، ۳ سال در شرایطی که اختلاف با تیم دوم هم خیلی زیاد بود دانشگاه اول می‌شد. این‌ها از دست وزیر علوم در همان دوره اول سکه می‌گرفتند. ۵ سکه به شاگرد اول که آن زمان خیلی گران بود. بعد تمهیداتی فراهم می‌شد برای بسیاری از رشته‌های دیگر مثلاً تیم المپیاد دانش آموزی درست شد و اینها - فارغ‌التحصیلان - یا اعضای تیم به المپیادهای دانش آموزی می‌رفتند خارج طلا می‌آوردند، بعد جذب اینجا می‌شدند. بقیه هم به دلایل مختلف هم‌دیگر را جذب می‌کردند. یک مقدار



چشم و همچشمی بود که بچه من رفت آنجا المپیادی بود چرا من که در المپیاد دیگری هستم آنجا نروم؟

بعد سایر مسابقات از رباتیک گرفته تا مسابقات ریاضی که در سطح جهان وجود دارد، دانشجویان برجسته‌ای را جذب اینجا کرد که آمار و ارقامش بعضی وقت‌ها گزارش می‌شود. مثلاً می‌گویند که از ۲۰۰ نفر ورودی چند درصدش جذب اینجا شدند که شما بهتر می‌دانید و حتما منعکس خواهد شد. در این ارتباط احتمالاً در کتابی که تهیه می‌کنید سر فصل‌هایی داشته باشید و یک فصلش احتمالاً باید همین جذب دانشجوی خوب باشد. استاد مجبور است سر کلاس یک عده با هوش - که کار آسانی نیست - برود مطالعه بکند و گرنه خجالت‌زده می‌شود. از قدیم و ندیم هم شاید این‌طور بود. حالا اگر استنهاها را کنار بگذاریم که بعضی استادها واقعا مبرها هستند و لزومی ندارد که دانشجو آن‌ها را با خودش بکشد ولی بعضی‌هایمان پشت سر دانشجو حرکت می‌کنیم. دانشجو انتظار دارد. مجبوریم برویم مطالعه کنیم و در تماس نزدیک با علم امروز قرار بگیریم و منعکس کنیم که این خیلی موثر بوده است.

این دانشگاه از نظر مسکن امکانات بهتری داشت. قبلاً حقوق بیشتر بود واقعا پولی که ما آن زمان‌ها می‌گرفتیم کفاف می‌داد. خودم شاید یکی از بالاترین حقوق‌ها را می‌گرفتم. در واقع دانشگاهی‌ها بیشتر از بقیه ادارات حقوق می‌گرفتند و من هم به خاطر اینکه اولین استاد اینجا بودم بعد در دانشگاهی هم که رفتم قرار بود امتیازهای بیشتری بدهد. قبل از انقلاب، یادم است که هر ماه ۲۸ هزار تومان در هفته حقوق می‌گرفتم. ۲۸ هزار تومان آن موقع یعنی می‌توانستم بروم بانک ۴ هزار دلار پول بگیرم. در حالی که آن کسی که آمریکایی بود یک سال هم زودتر از من فارغ التحصیل شده بود که در آمریکا زندگی می‌کرد و عرض کردم با هم کتاب نوشتیم در آمریکا ۲ هزار دلار می‌گرفت و دلار خرج می‌کرد. من در ایران ۴ هزار دلار می‌گرفتم به ریال خرج می‌کردم. همین امتیازها و امکانات، عده‌ای را جذب می‌کرد. امکاناتی بود. مکان‌های تحقیقاتی هم فراهم می‌کردند. مدیریتی که دکتر امین داشت و واقعا خدا رحمتش کند و سید حسین نصر بعد جدیدی را وارد دانشگاه کرد و این رویدادها، دست به دست هم داد و این افتخار را به‌وجود آورد.



• از دکتر پرتوی خاطره‌ای داشتید بفرمایید؟

دکتر پرتویی‌ها دو برادر بودند. یکی حسین پرتویی و دیگری فیروز پرتویی هر دو هم فارغ التحصیل MIT و هر دو تا استاد فیزیک. فیروز برادر بزرگ‌تر بود که اول آمد و حسین چند سال بعد به این دانشگاه ملحق شد. الان هم هردو شان آمریکا هستند. من سال‌ها با فیروز آشنا بودم و می‌شناسمش. واقعا شاه‌ماهی بود. اصلا همه فن حریف بود. عجیب غریب بود. ابعاد مختلفی داشت. مثلا یک دوره‌ای به کامپیوتر علاقه‌مند شده بود. تمام ثبت نام را می‌خواست کامپیوتری کند. یک استاد بزرگ فیزیک را می‌دیدند به طرف مرکز محاسبه می‌رود و می‌آید. من یک درسی می‌دادم در نظریه گراف. دانشجویی داشتم که او هم بسیار استثنایی بود و پروژه کارشناسی در آن موقع ۱۰ واحد داشت و همه هم مجبور بودند آن ۱۰ واحد را بگذرانند. یک درس ۳ واحدی داشتم. تعدادی دانشجو بودند. احمد زندی بی‌همی که الان در آمریکا استاد است دانشجوی من بود. در پروژه یک طرح کاربردی دادم و گفتم برای ثبت‌نام دانشجویی موقعی که می‌خواهند برنامه‌های امتحانات را بریزند از این زمینه استفاده شود. استفاده کرد و برنامه‌ها را منسجم‌تر کرد به طوری که دانشجو همزمان ۲ تا امتحان شرکت کند. این اتفاق می‌افتاد که برنامه امتحان را می‌دیدند. یک دانشجو در امتحانی می‌افتاد و استاد باید سوال را جداگانه طرح می‌کرد. دانشجو ناراحت می‌شد و وقت اضافی نیاز داشت که من گفتم از این سیستم می‌شود استفاده کرد. این طفلک حدود ۵ الی ۶ ماه مرتب با دکتر پرتویی در تماس بود که ایشان برنامه امتحانات را داشت و بالاخره یک برنامه منسجم داد. یادم هست دکتر تماس گرفت نمره پروژه‌اش را بدهد گفت مگر برای ۱۰ واحد کار نمی‌کرد؟ منظورم این است که دکتر پرتویی به یک معنایی شاه‌ماهی بود. همین‌طور که می‌دانید معمولا می‌گویند در دریایی اگر شاه‌ماهی را بگیرد بقیه ماهی‌ها به دنبالش می‌آیند و این‌ها موثر بودند که دانشگاه دانشگاه بشود. وقتی یک عده استاد خوب در بدو امر بیایند، همین‌طور مرتب جذب می‌شوند. البته می‌گویند آدم‌های دیگری در رشته‌های مختلف بودند ولی این را شنیدم که آقای مجتهدی بعد از استخدام پرتویی گفتند که من شاه‌ماهی را گرفتم. یک بار شنیدم فیروز که آمده بود و چون علائق مختلفی داشت برای ساختن یکی از ساختمان‌ها - آن زمان بعضی هم به صورت سوله بود و محکم نبود- سوار بلدوزر داشته یکی از زمین‌ها را صاف می‌کرده که ساختمانی ساخته بشود. عرض می‌کنم این را شنیدم ولی ندیدم. بعید نیست درست باشد.



یک نکته‌ای که در ارتباط با دانشگاه خارج می‌خواستم اشاره کنم اینکه فارغ‌التحصیل‌ها خیلی کمک می‌کنند. مقررات مالیات طوری هست که اگر کمک کنند یک مقدار فشار مالیاتیشان کم می‌شود. در اینجا تقریباً هیچ‌کس مالیات نمی‌دهد. بنابراین اگر آنجا بدهد امتیازی برایش قائل می‌شوند. خوانده‌اید که استنفورد اسم فامیل خانواده‌ای است و این‌ها خانم و آقای استنفورد پسری داشتند که اگر اشتباه نکنم در دانشگاه هاروارد فارغ‌التحصیل شده بود. این ۲ نفر امکانات مالی خوبی داشتند به خاطر پسرشان که گویا فوت هم کرده بوده که کامل یادم نیست، می‌روند که رئیس دانشگاه را ببینند و کمکی هم بکنند و ساختمان در آن دانشگاه ساخته بشود. با لباس دهاتی می‌روند و منشی این‌ها را خوب تحویل نمی‌گیرد. این‌ها اصرار می‌کنند بعد رئیس دانشگاه می‌آید و می‌گویند که ما راهنمایی می‌خواهیم. او هم خیلی تحویل نمی‌گیرد. خانم استنفورد به او می‌گوید: مثل اینکه ما باید برویم دانشگاه خودمان را بسازیم و می‌روند دانشگاه استنفورد را می‌سازند. نظیرش را در ایران داریم. مرحوم مهندس افضل‌پور دانشگاه کرمان را قبل از انقلاب با کمک خانمش راه انداخت. فرزندی هم نداشت. از این کارها در مقایسه با خارج بسیار کم است. درست است که ما سنت وقف داریم ولی موقوفات را کمتر می‌بینم و یا می‌شنویم. مثل اینکه قدیم انجام می‌شد. ما از این نظرها همکاری نمی‌کنیم.